

شماره پانزدهم

چهارم

ص ۱

مجتهد اخلاق تربیتی عمومی است  
ماهی یکبار طبع و توزیع میشود

# نخستین

قیمت اشتراک در هر ماهی عالم  
سالانه سه دولار است

فبروری ۱۹۲۴

از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء  
بعضی برآنند که متن اشیا ترکیب کائنات و تحلیل آن نسبت از  
تفاعل است و حکمت این احتیاج به تحقیق دارند که گفته درین  
این اجزاء کائنات از بناط عجیبی است و ازین از بناط تفاعل واضح و آشکار  
تفسیر عالم نهانی در بین جمیع اجزاء جسم انسانی از بناط مغز و ارتباط طحال  
و واضح و مشهور است مثلاً بین عقل و اعضاء انسان از بناط مغز است  
اما بین ارکان نظیر چشم و سمع و غیره در جل ارتباط واضحی است فدا و تفاعل  
تعاون و تعاوضه مشهور و در جمیع این مرتبط بقوه مغز و روح نهانی که  
محور محرک این تفاعل است موجود که اگر این محور نبود این تفاعل ممکن  
نمی یافت پس معلوم شد که جمیع این تفاعل مرتب بر قوه محلیه است  
که این تفاعل با غلظت حاصل میشود اگر روح و عقل انسان را محور محرک  
اعضا و اجزاء نبود ابدت انسانی در تفاعل میان اعضاء و اجزاء نهانی  
نبود همچنانکه غلظت در تفاعل و کارخانه کائنات که جمیع آلات آن تفاعل  
مرتبط بیکدیگر و تفاعل در میان و در مرتبط بقوه مغز که محور محرک  
تفاعل است و آن قوه بخار است پس معلوم شد که تفاعل در بین  
و تعاون و تعاوضه بین عناصر ترکیب و تحلیل بین موجودات  
جمیع مرتبط بقوه محرک است که محور و محرک کائنات است

این اما در مباحث و مضامین عمومی بعلت شایع عمومی است و در هر  
حکمی ندارد و بین افراد حکمی ندارد و در عمومی جهت جامع است  
لکن بیکدیگر نه تنها این یک وطن اگر چه از خارج و دشمن بداند  
مخمس حفظ مملکت مدافعه میکنند بیکدیگر با جهت جامع است  
از جنس واحد هستند نسبت واحد جهت جامع است لکن  
حکمی ندارد در میان خود اینها مفاصمات شده بیده است اما اگر  
نمای فاسد بیان آمد آنوقت مدافعه از خود میکنند لکن حکمی ندارد  
جز آنست که مزج نمیدهد افراد از یکدیگر بجز مزج نمیدهد جهت  
بین بشر و هدایت شایع است این معرفت است زائل میشود با  
جامه لسان است یعنی طوائف مختلفه بلسان واحد تکلم میکنند  
و هدایت لسان سبب است میان جمیع اینها آنچه گفته  
جهت جامع است اما جهت است آن جامع دین است این  
ادیان مختلفه را یکی میکند عمل مختلفه را یکی میکند اخلاص مختلفه  
یکی میکند اوطان مختلفه را یکی میکند افراد را بیکدیگر مزج میدهد  
و بیکدیگر و تازه میسر بود ملاحظه کنید دین مسیحی جهت جامع است  
بوده جامع تا فکلی کرد حضرت رسول دین اسلام جهت عمل  
مختلفه را یکی کرد و هدایت دین همه این اختلافات با محور واحد کرد

قیامت ادیان  
سنگه اینکه قوای صیبه ادیان گذشته از میان رفت و تا بر است  
اولیه آن خواهرش شده نه تنها در نزد تحقیق و تواریخ ادیان  
و مصلحتین از ادوار طلوع و غروب و انحطاط آن واضح است بلکه حتی  
نظایر آن که در آن محسوس و در دهن و افواه میباشند قوای  
ادیان در سائل باید یعنی از ادیان عدت یا کمتر عدت و زودت یا  
سلطنت و قدرت در داخل و خارج نبود بلکه قوه استقامت و  
رطارت و زراعت فکر و ضمیر و معرفت و نور است قلب و کبر

بین از بیانات مبارکه است  
پس عقلاً و اصحاب افکار و ارباب معارف مسلم است که عالم انسان  
در بر آنکه یکی نیز تفریق سبب نشان است سبب سبب سبب  
سبب نشان است اما اگر یک سبب است چه نمی شکل کند  
سبب ترقیان است سبب تمدن نشان است مسلم است که  
که از برای عالم نهانی یک جهت جامع لازم است تا افراد را  
جمع کند و این ترقیات حاصل شود حالاً یک وقتی است که  
جامعه وطن است بمشوری استند و ابراهیم جهت جامع است

چهارم

بخش پنجم

شماره یازدهم

و اشتیاق و قد است در حیات و محبت و خیرت و سعادت  
و سعادت و خدمت و فداکاری برای ترقی و تربیت معنوی  
و بلاخره قرب سرشار از بسگی عالم الهی و تقطیع از نادون آن  
چون که حقیقت ادیان انبیا است روحانیت و قوی و اثبات آن نیز  
عوامل روحانیه یعنی تربیت و حیات و فکر و احساس روحانیت است  
این بود انچه که یکدیگر در این توله یافته و حیات می نمود  
و این بود آن آثاریکه از شجره دین است ظاهر و آشکار گشت  
منزه از اغراض نفسانی و تعصبات و ملکیین از خلائق ادیان  
و واضح و آشکار است که تمام ادیان گذشته در هر دو عالم  
مشتمل بر این قوی و ارواح بودند و این آثار و انوار از همه آنها  
طالع و درخشان بود ولی شجره آنها از گم کرده و با غره مانند  
شجره بلا شمر شدند حال هرگاه نفسی تعصبانه یا غافلانه این  
انکار نماید و ادیان گذشته را مانند روزهای اول که پیش مشرک  
و بارور شاد و شلس مثل آن کسی است که پس از غروب آفتاب  
با چنان بسته بخت بر آرد و اصرار نماید که قوت جاناته اول  
نموده در روز اول افروز طالع است ولی حقیقت آن است که  
نموده است آرد لاجرم همی از میان جامعات ادیان خود خارج  
گردد و بی اعتمادی خود را بر ملا افشای نموده و مانند شایان غمخیز  
است و گمانا در جامعات ادیان داخل و شایان ادیان میراث  
تقدیری دارند ولی اطلاع از دینیت خود و پروردی و علی با صبر  
و فروغ آن ندارند تا آن یک قسمت غلیظی عامل بنوع در رسوم  
همند ولی خود پر دینیت یعنی حیات روحانی و انبیا است  
و زندگی برین غافلانه اند لذا سبب یک خطیات است که  
هر یک را نیزه و شمار نموده و خان منظم عیان و طینان است که  
که حیات بشری را منظم ساخته بود و خلاق کذب و نفاق را

دریا که در دنیا نظم و حیا بهمان دانند و جاهل و نادانان بر روی  
و نفس را تقوی و تخلی و حرص و آرز و تنوعات و اختلافات  
و جنگ و قتال و سایر زرائع سعادت و طلالت است که در  
عالم بشری حکم آنی نماید این بساطک ادیان موجوده که اکنون  
باین منظره های گذشته دیده میشوند در ایام اولیه شان از  
پس قوی و موزون و صوری تعصبات جاهل و زنیاد و شسته  
و این ادویه تعالیم کتب مقدسه و معاجین روحانیه که اکنون  
در رفیع امرض بساطک عالم آنها در چنین اثر مانده بود در آن  
روزهای اولیه که تا ز که در شسته و در اقی فوری به علاج بودند  
حال آبا چه بسبب شد که انچه ای معنویه اول و معنویه و آن  
آثار و آثار طیفیه زائل و ناپدید گشت این را نتوان بجان  
نمود که نفس و فتوری و دخل و دثیری و در قوی عقیده آنها  
و مدارک و احساسات آن رخ داد چه که بین واضح و مسلم است  
که انسان هر عصر لاتی پستتر از انسان عصر سابق است  
بر اتب ارقی و اعلی از آن بوده است چه که علم آنها در هر  
در هر عصر تاریک است و کمالیت عصر مستقیم  
چپا شد بر چه یکسانی از بهترین ما با کتب این معاصر حضرت  
یا اعراب عصر حضرت محمد محمود نتوان تعالیه نمود و مطابق  
نقصی در عالم نهانی واقع نشده بکده رو کجالت آمده و از  
متون ادیان گذشته نیز چیزی کاسته نشده و تقریباً عین  
و نیلایه که منظره مقدسه آئین و بنیاد عظام در ایام پس  
باین منظره بودند حال روی ادراک کن بها ملایطه و خود را  
کرد آن ایام با سماع و آواز ان میشنیدند حال در حقیقت  
منه سه ملاحظه و ملاحظه نمایند و در مساجد و کاش  
بلاوت و قوت آن میر و دارند و در عالم انفاخت

چهارم

جسم باطن

شماره اول

غیبیه آئینه نیر انصاف و تعظایمی حاصلند و در فاضی نفسی سیرت  
 بکمال و اساکت نه الهی است که شش پرست معشوق و الهی است  
 پرست ساطع و لامع است که عوارضی که در عصاره ادیان  
 گذشته در این نفوس بر آورید و مانند امراض سریع تاثیر  
 بکمال لطیف دین است را بستر بیماری اندر نه و ستر جا ضعف  
 و کجول آن میافزود تا با خرد قویست مستود و جودش محسوس  
 و اوراد و انارش ریخته و انوارش خوارش باشد با قناری مستود  
 بهر ادیان مساوی و نه یکی در عالم او با کج که برست و برست  
 او لایح فسی و ریاضه حقیقه او با مقدسه و عبودت در معاد بکست  
 الهیله تا نیا انصاف از قد است و تقوی او با خرد صرف است  
 فطره در رسوم و عوائد ثبات بکست و شایسته در سائل فکری علی  
 رایت تعالیه و او عام غیر مستوره و تصب و ذری در آن حفا  
 مریخ و غلط انکار کند در حقایق مستوره تا ایم جدیده تا در  
 طلوع هوی و هوسهای ریاست نام و بهانه دین است و در است  
 تا با حصول تفرقه و اختلاف و تشبیه و تشبیه کت و مجادله و  
 غیر اساسی با افکار غیر علی با اغراض نفسانیه و با اغراض  
 جامع دین است و صرف قوی و اوقات در شایعات سپرده  
 تا شایع بمیان آمدن اقتدار و شت کتبی کجایی محبت و تعظیم  
 تا سب برتر و بالاتر از همه تعبیر اوضاع تمدن عالم و طلوع افکار  
 و مسدودات تازه ترکیه با افکار مجریه عصر سابق منبذت تا شایع  
 و ظهور نعتیات همه که سرور است احتیاج با اصلاح و کجی فایده  
 میگردد اینک در این دور عظیم که صبح هدایت تجیه از افق بکست  
 روحانیه دیده و سب مجازات تلاش و شمس حقیقت در  
 حرارت قباب مستوی و قوای سوزنده و فوار چندان شایع  
 که بچهای غیبیه سالیان تمنا دیده برودت که تا صاف عین

دین است حقیقه را از جهان مانع و عائق بود در حالت نروسی  
 و کت مستوی حیات مقدسه روحانیه را از کت خار و شاک  
 او عام و تقالید در آورده و چو خدای نهضت عمریه حقیقه و سیرت  
 بر کوش آمده و با خرد دین است مستوره و حیات روحانیه و  
 بعالم نهانی حیات تازه یافته و با جلالی زیبا با بخت کمال نهانی قیام نمود  
 اصل محبت  
 بنا و عظیم دین است بر شایسته قوم محبت مستور و مریخ است و قباب  
 قدین از شرق قلب مله از دوستی طالع و درخشان سزین تلی که در آن  
 محبت نیست مانند سراب بقیه کسبه الطمان با هر چه در نظر حس  
 در یان شایسته شایسته از دین است در آن نه و کوه سار و جود کجی  
 اصل محبت در آن قرار یافته از جمله از بار و اوراد دین جاری  
 بیت دل که با نور محبت روشن گشته طلایه است که از سر حد  
 پس بعید و دور و غشیکه تمنا طیب محبت قوت روحانی یافته  
 از دین دین است محروم و هوس آینه خیمه کجی بصیرت محبت معنی و علم  
 نشانه قابل تجلی او در روحانیه نتوان شد و سب و جود کجی از او  
 بعضی و عداوت نرفته گشته مشرق جلوه احدیت نتواند بود  
 سینه کجی شاره نار و شمس از روزنه آن از وقت محبت حیات  
 در بوستان حماسه که بگلهای سطره دوستی زمین گشته کجی  
 نه گلستان جود دین است آنکه ذات نهانی مطلع صفات گردود  
 خصال روحانی شود و محبت و حیرت کل رسیده صفات مقدسه  
 آئینه است و فیض و محبت روحانیه در تمام عالم خلقت عام و شامل  
 عموم انام است و بر این بکست محبت نخستین جلوه و ظهور کجی  
 و ما به الایجاد و تسلیم کامل کائنات است اگر محبت آریه نبود  
 در این عصاره سکون نمی یافتند و اگر محبت در عصاره جلوه نمی یافتند  
 ترکیب نمی پرستند و هرگاه محبت در عصاره کائنات طلوع نکند



چهاردهم

عشق  
کجاست

سازگارم

دوران تیره و تاریک و ظلمات هلاکتی در آنجا طبیعت سرگردان می ماند  
 نوزد همان معارضت برنجی است که با بس آرزوست و سیاحت و دیوانه  
 با آن خفته آسمان به افق برسد و حال قوی میسب با صبح کس  
 معارضت میکرد و از هر طرف به سپاس شکر خود برادر تا حده و آلات قاتله  
 ستم بر او میاد و آفت تا آنکه او را مقتول و از میان برداشتند و از آنجا  
 فرشته محبت دیدم او است و بجای سیمان مهر و وفا درین مکر و دغا و  
 روحانیت و خدا پرستی خود پرستی در میان آورده و اصول پیکار از میان  
 رفته و بنام تمسک بزور و رسوم و تقالید اختلاف و کجای و کجای و غیره  
 در میان تیره و تاریکی و آن را باج رسوم بنجر محبت دینت را عظیم  
 و رسوم و خشک و بی حاصل میگرد و حال در انبیا عظیم بنا و دینت بر  
 اساس محبتی قویم گذاشته شد و دینت با بس سپار زبانی محبت  
 ظهور یافته بود و آن فرصتی مغنوی در زجاج شفاف محبت  
 در خشنیده خندان که دینت و محبت با آن یکدیگر تمیز و تفصیل  
 نتوان کرد و مانند روح و بدن با هم متحد و توأم بود از هر دو هر که قوه  
 محبتش بیشتر و یا شش صافتر و هر که قوه و یا شش مگره محبتش شدیدتر  
 و بهمان اندازه که در محبت عمومی کاسته شود از دینت بسیار  
 از صفای می و لطافت جام در هم آمیختگی هم در هم در جام است  
 نیت گوئی یا درام است نیت گوئی جام اصل صلح  
 صلح و آشنی زاویه محبت و دوستی است و نمره بنجر اخوت بود  
 صلح و محبت متلازم یکدیگر اند و با هم آمیخته و در هم تقصی صلح بدون  
 محبت نیت نگری و خیال و با تحقق محبت حصول صلح زمانه است ضروری  
 الا مثال دیده محبت بجزه عبوس جنگ نگر و در مرغ بهشت صلح جز به  
 محبت حید نشود عاطفه محبت مثل شمشیر و دو حالی دارد و جنگجوی  
 در بر خورده و جهال خار و سلب محبت در قلوب جز سرد و صلح نرساید  
 دو بر دو دستی جز بزم آشنی نیاید صلحی که بر اساس محبت قرار یافته  
 باشد بهمان نفسی است بر آب و در دری محبتی که جشن صلح فراهم سازد  
 فقط بخیرت جاری از صواب محبت تا بس صلح احساسات

و آنکار ز غلبه و برابط مغنوی قلوب با یکدیگر بر تپه سازد و هر قدر محبت  
 در عالم نبات بیشتر طلوع کند بهمان مقدار صلح عظیم نزدیکتر میشود و از هر دو  
 که در انبیا عظیم طلوع قیاس محبت انوار صلح از هر فتح نمایان و در حاشی  
 و نغمه های آن بگوش هر شنیدن میرسد و در این ایام در میان کجا  
 رفته اند از یکدیگر در ایالات متحد و ایریکانند و با بیان فصیح سوز افکار شریکی  
 بسوی تعالیم مبارکه شهادت میمانند و در لوله مخطی حادث که بر کوه  
 سرتع خود بسیار هم و تعلق عظیم بچو این تعالیم مقدسه دارد کجا نهفت  
 افکار ملت بهر اخلاص دولت در رسد صلح بین الدول و مجمع نایندگان  
 علی است که با نبوسید قواعد بنیان صلح عالم حکم گردد و آنچه از قلم و  
 حقیقت پیشین گوئی درین خصوص فرمودند جاری شود و حال در این  
 زمینه نطق مانفرد و معاللات نوشته و سابقه اخذ آرا میشود و در جمیع  
 و مساجات و نیت است که انعکاس صورت در جو اند و ارضی ایریکانند  
 ما بین دست کیش های کهنه فکر و کیش های عصیه در خصوص عقاید  
 مانند بی پداری بیج و صورت جهان که محنت آسمان و غیره و غیره است که  
 که فرقه ثانیه با دلائل منطقیه آرا منکر و فرقه اولی بقوت ظواهر منقول است  
 در روایت و شدت اعتماد بفتح شاد است میکند و این نطق با و معالمت  
 گفت غلبی بتصور افکار و نیت عمده نماید  
 از در با عنایت از نیت نیک تر زندگی  
 ای بنده حق گذر نیت خود تا حق بر دست کهن نیت خود  
 خواهی به خلق خیر خواه تو نشاند رو با هم خلق خیر کن نیت خود  
 هر صلح نظاره در نیت نام چون آینه دل صافی و بی  
 چون صورت خود صورت آینه ای بی سیرت طلب از نگار و پرتی نام  
 چون شده صباح سراجین بار تا طقت آفاق که از تو فرار  
 در حالت پروانه کن ز نیت تا شد محنت که از نیت شرار  
 خلیج ز خیال خویشین شود قلم سر را بسیار بر دم تنخ الم  
 ما بین دو انگشت و پرتی بر برقه افلاک کنی نصب علم